

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری 1: بررسی معانی مفردات وارده در آیه دوم سوره مبارکه ملک

بحث در این آیه شریفه است که می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» گفتیم ابتداءً راجع به بعضی از مفردات آیه بحث کنیم.

یادآوری 2: بررسی معانی کلمه «خلق»

نکاتی را در مورد کلمه «خلق» بیان کردیم و عرض کردیم گر چه از ظاهر کتب لغت استفاده می شود که کلمه «خلق» در سه معنا استعمال شده:

– معنای اول: در معنای «ایجاد»

– معنای دوم: در معنی «تقدیر»

– معنای سوم: در معنی «دین»

یادآوری 3: روح همه معانی به «تقدیر» بر می گردد و در تقدیر «غایت» نیز وجود دارد

اما همان طوری که بعضی از لغویین تصریح کردند معنای اصلی «خلق» همان «تقدیر» و ایجاد است که قبلاً، آن موجد خصوصیات آن شیء را مقدر و معین کرده باشد لذا از آن به «خلق» تعبیر می کنند؛ «دین» هم چون یک مجموعه ای است که از قبل مقدر شده و همه خصوصیاتش از واجبات و محرمات تنظیم شده؛ یعنی «دین» یک امری است که منظم است و همه آموزش به صورت منظم و مقدر جعل شده، لذا از این جهت از «دین» هم تعبیر به «خلق» می شود، لذا روح همه این معانی به «تقدیر» بر می گردد و اگر «تقدیر» شد حتماً باید غایتی در کار باشد یعنی اگر گفتیم یک شیئی را با یک خصوصیتی و با یک جزئیاتی آن موجد در نظر می گیرد نمی شود مگر این که حتماً یک غایتی در کار باشد و لذا روی همین جهت هست که در آیه شریفه در دنبالش «لیبلوکم» را مطرح کردند و فرمودند.

بررسی فرق میان کلمه «خلق» و «برء»؛ ممکن است برأ یک مرتبه بالاتر از خلق باشد ولی اطلاق خلق به آن صدق می کند

اینجا یک کلمه ای است که در بحث گذشته هم اشاره شد کلمه «برأ» است یعنی آیه شریفه بیست و دوم سوره حدید که می فرماید: «ما اصاب من مصيبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب قبل ان نبرأها»؛ خوب مفسرین «من قبل ان نبرأها» را معنا کردند به «من قبل ان نوجدها» و «من قبل ان نكون المصيبة» یعنی آیه می فرماید: هیچ مصیبتی در زمین و در انفس شما

نیست الا اینکه قبلاً در لوح محفوظ ما آن را ثبت و «ایجاد» کردیم و قبل از این که مصیبت موجود شود قبل از این در آن کتاب و در لوح محفوظ این مصیبت ثبت است؛ آن وقت این بحث وارد می شود که فرق میان «خلق» و «برأ» چیست؟

اینجا ممکن است که بگویم: از آن آیه شریفه ای که در سوره مبارکه حشر آمده «[هو الله الخالق البارئ المصور](#)»؛ بگویم مرحله «برأ» یک مرحله کامل تری از «خلق» است و متأخر از «خلق» است کما این که مرحله «تصویر» و مصوریت هم باز مرحله سومی از «خلق» است و این ها را این چنین بگوییم و نتیجه بگیریم که تمام این مراحل عنوان «خلق» را دارد؛ اما هر مرحله ای باز یک اسم خاصی هم در لغت برای او در نظر گرفته شده؛ مثل اینکه فرض کنید در مورد انسان بر همه مراحل اطلاق انسان می شود اما بر آن مرحله اولش می گویند نطفه و مرحله دومش را می گویند علقه و مرحله سومش را می گویند مضغه تا مرحله آخر که نفخ روح باشد در همه اینها می گویند انسان. اما باز هر مرحله ای یک عنوان خاصی هم اطلاق می شود؛

آن وقت روی این بیان بگویم اگر در قرآن دارد «الذی خلق کل شیء فقدره» یا «خلق فسوی» اینها باز یک مرحله بعد از «خلق» هست و بر آن «خلق» هم اطلاق می شود و دو عنوان دارد یعنی هم عنوان کلی «خلق» دارد و هم عنوان «برأ» دارد و هم کلی «خلق» را دارد و هم عنوان «تسویه» و یا «تصویر» دارد و این مطلب در استعمالات عرب هم جهت وجود دارد که یک عنوان کلی برای مراحل متعدد ذکر می شود اما باز برای هر مرحله خاصی یک عنوان خاصی هم وجود دارد.

نکته: «ایجاد» موجد دارد اما موجد اعم است ولی «خلق» اخص است و «خلق» آن جایی است که موجد قبل از «ایجاد» تمام جزئیات مخلوق را بداند و اندازه گرفته باشد و معین باشد و امروز هم این نکته را اضافه کردیم که غایت هم باید داشته باشد یعنی نمی شود جایی «تقدیر» باشد اما غایت نباشد و لذا این سؤال را قرآن مکرر جواب داده که –و خطاب به کفار فرموده– شما گمان نکنید که «خلق» آسمان ها و زمین باطل است و هیچ غایتی برایش مترتب نیست. خیر چون «خلق» در معنایش «تقدیر» است و «تقدیر» در جایی است که یک غایتی هم برایش مترتب باشد و لذا در همین جا «لیبلوکم» را دنبالش آورده.

عرض کردم باید در «خلق»، «تقدیر» باشد و در بعضی از این کتب لغت «الاصل فی الخلق التقدير» و «تقدیر» هم یک مرحله ای از «خلق» است و هم به آن «خلق» گفته می شود و هم «تقدیر» و «تصویر» هم یک مرتبه ای از «خلق» است و هم به آن «خلق» گفته می شود و هم «تصویر» و مثل نطفه، علقه و مضغه که هم به آن انسان گفته می شود «و نفخنا فیه من روحی» هم انسان گفته می شود منتها بر هر مرحله ایی مثلاً بر مرحله آخرش «نفس» اطلاق می شود ولی بر مرحله اولش انسان اطلاق می شود حالا این نتیجه است که ما از معنای «خلق» گرفتیم و فرق میان «خلق» و «برأ» و «تصویر» هم به همین نکته ایست که بیان کردیم.

محقق مصطفوی(ره): خلق، تقدیر کلی و قبل الایجاد است و برأ در مقام تصویر و فعلیت

حال در بعضی از همین کتب همچون «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» آنجا ایشان می گوید از این آیه شریفه: «[هو الله الخالق البارئ المصور](#)» ما استفاده می کنیم که: «خلق» عبارت است از «ایجاد مع التقدير» و «التقدير الکلی العلمی، اول مرحلة التكوين و ان انتهى التقدير الى مقام العمل و الفعلية و الایجاد الخارجی فهو البرء» یعنی «خلق» را برای استعمال «قبل الایجاد» کردند و گفتند در آن مورد یعنی همان مرحله ای که خالق و موجد، تصویر کلی و علمی از مخلوق دارد، که این اولین مقدمه است برای «خلق». بعد که در مرحله خارج «ایجاد» شد آن جا بگوییم «برأ» و بعد مقام «تصویر».

مناقشه در کلام محقق مصطفوی(ره): این استدلال صحیح نیست

در حالی که این مطلب درست نیست یعنی «خلق» بعد از «ایجاد» است و اینکه تا مادامی که چیزی در مرحله خارج نیاید این اصلاً معنای «خلق» را ندارد و بگوییم در مقام تصور کلی این عنوان «خلق» را دارد چون این اولین مقدمه است برای «ایجاد»

خیر، چنین چیزی نیست.

بررسی یک احتمال از منظر مختار؛ خالق مربوط به همه اشیاء مادی و مجرد است و باری در برخی از موجودات همچون حوادث و امور معنوی

ما یک احتمال دیگر می دهیم و آن این است که مثلاً خالق مربوط به همه اشیاء است. چه مادی و چه مجرد و باری در برخی از موجودات استعمال می شود مثلاً در حوادث و امور معنوی و مصور هم در امور مادی استعمال بشود یعنی فرق میان باری و مصور به اختلاف متعلق باشد. این هم به صرف یک احتمالی است که حالا باید برایش شاهد پیدا کنیم که ما این احتمال را هم در اینجا می دهیم اما بر آن مطلب اول خودمان بیشتر از این که «خلق». برای همه مراحل است و برای هر مرحله ای از آن هم یک عنوان اطلاق می شود.

بررسی معانی کلمه «موت» و «حیات»؛ در باره این کلمه سه احتمال وجود دارد «معنای ظاهری»، «معنای کنایی» و «معنای در تقدیر»

عنوان دومی که اینجا باید صحبت شود کلمه «موت» و «حیاء» است

احتمال اول: آیا مراد از «موت» و «حیاء» همین معنی شایع و معنای ظاهری است که در اذهان وجود دارد یعنی «موت» همین مردن است و «حیاء» هم همین زنده بودن و زنده شدن و به دنیا آمدن است. «هو الذی خلق الموت و الحیاء». آیا مراد معنای ظاهری «موت» و «حیاء» است. این یک احتمال.

احتمال دوم: یا «موت» و «حیاء» کنایه است که این «موت» کنایه از دنیا است و «حیاء» کنایه ای از آخرت است. در تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» آنجا ایشان می گوید یکی از احتمالاتی که ایشان داده این است که: «کنی بالموت عن الدنيا اذ هو واقع فیها». چون «موت» در دنیا است و در آخرت «موت» نداریم «و بالحیاء عن الآخرة بالحيث لا موت فیها» در نتیجه آیه که می فرماید «الذی خلق الموت و الحیاء» یعنی «خلق الدنيا و الآخرة». یعنی خدا دنیا و آخرت را «خلق» کرده؛ این هم احتمال دوم که بگویم یک عنوان کنایی را دارد.

احتمال سوم: این است که ما در این آیه باید «تقدیر» بگیریم و بگویم «موت» نه معنای ظاهریش مراد است و نه معنای کنایی اش اراده شده بلکه مراد از «موت» در اینجا:

– یا زمان «موت» است. یعنی «الذی خلق الموت و الحیاء» مراد «موت» در اینجا «زمان الموت» است.

– و یا مراد «سبب موت» است. که برخی این طور گفتند.

فخر رازی در تفسیر خودش گفته است که مراد از «موت»، «نطفه و علقه و مضغه» است، چون اینها اولین مراحل «حیاء» است لذا تقریباً ملحق به «موت» است و مراد از «حیاء» همان نفخ روح است. خوب اینها احتمالاتی است که در اینجا داده می شود و این نکته را هم باید اضافه کنیم که فخر رازی یک مطلبی دارد که در اینجا که یک تهافتی هم در کلامش هست که در مطلب بعد به آن اشاره می کنیم.

مراد از «موت» و «حیاء» معنای کنایی و مقدر نیست بلکه معنای ظاهری مراد است و ظرف آن دنیا است و به آخرت ربطی ندارد

حالا مراد چیست؟ آیه ای که در اینجا می فرماید: «الذی خلق الموت و الحیاء» آیا معنای ظاهریش را بگیریم که همین «موت»

و «حياة» است.

از کلمات مرحوم علامه رضوان الله عليه استفاده می شود که ایشان همین معنا را گرفته.

از کلمات صاحب «مجمع البیان» استفاده می شود که همین معنای ظاهری. همین موت و حیات. همین را خداوند می خواهد به آن اشاره کند.

آن وقت اینجا دیدم در بعضی از این ترجمه های قرآن آمده اند مثلاً باز «موت» را یک معنای وسیعی برایش ذکر کردند «حياة» را یک معنای وسیعی برایش ذکر کرده اند. گفته اند «حياة» یعنی زمین، آسمان و آن چه که ما بین هما اینها می شود «حياة» و «موت» یعنی بهشت دوزخ و برزخ که اگر این چنین بخواهیم معنا کنیم بر می گردد دوباره به همان دنیا و آخرت. نه؛ ما وقتی می گوئیم معنای ظاهری همین مردن. همین مردنی که روشن است و همین زنده شدن. خدا می فرماید که «الذی خلق الموت و الحیة». ما هیچ شاهی نداریم که بگویم «موت» کنایه از دنیاست چون ظرف «موت» دنیا است؛ یا بگویم «حياة» کنایه از آخرت است چون دار حیوان است؛ مثلاً آخرت و آنجا «موت» نیست قرینه ای برای این معنا نداریم. البته یک روایتی از ابن عباس نقل شده که ابن عباس گفته «یرید الموت فی الدنیا و الحیة فی الآخرة». اگر این روایت از ابن عباس درست باشد ابن عباس قولش برای ما حجت نیست این نکته را در تفسیر دقت داریم که در کتب عامه می گوید: «روی عن فلان». او این طور معنا کرده. خوب معنای او برای ما حجیتی ندارد. اگر آن را از پیامبر نقل کنند خوب به عنوان حدیث می شود با آن برخورد کرد اما اینکه خود راوی بیاید معنا بکند این معنا برای ما اعتباری ندارد. لذا نمی توانیم بگوئیم این عنوان کنایه را دارد؛ خدا دنیا و آخرت را آفریده و آن وقت آخرت بهشت جهنم که بعد از دنیا که از برزخ شروع می شود تا آخر.

آن وقت این اشکالش هم این است که «لیبلوکم» معنی ندارد چون ما بهشت و جهنم را که الآن در مرای و منظر نمی بینیم پس آن چیزی که می خواهد مقدمه باشد برای ابتلا و مقدمه باشد برای امتحان الهی باید چیزی باشد که در مرای و منظر مردم باشد و آن چه که در مرای و منظر است این است که آدم یک روز به دنیا می آید و یک روزی هم از دنیا می رود. و مردم می بینند که هم نوع خودشان به دنیا آمد و از دنیا رفت. پس ظاهرش هم این «موت» و «حياة» معمولی است. و این معنای ظاهری اش است.

علامه طباطبایی(ره): خلقی که به درد امتحان کردن می خورد «یمتاز به منکم من هو احسن عملاً».

در اینجا مرحوم علامه تعبیر خوبی دارند و می فرمایند که «و المراد ان خلقکم هذا النوع من الخلق و هو انکم تحيون ثم تموتون خلق مقدمی امتحانی». این نوع خلقت که یک وقتی به دنیا می آید و یک وقتی هم از دنیا می روید، این خلقی است که به درد امتحان کردن می خورد و مقدمه است برای امتحان و برای ابتلا. «یمتاز به منکم من هو احسن عملاً».

نکته ای که عرض کردیم این است که آخرت را کسی الآن نمی بیند و خدا بگوید من این آخرت را گذاشته ام برای اینکه شما را ابتلاء بدهم و این را مقدمه ای برای ابتلای شما قرار بدهم. کسی او را نمی بیند بلکه باید یک چیز مشهود مردم باشد. مثلاً در یک آیه دیگر می فرماید «و نبلوکم بالخير و الشر». خیر و شر را آدم می بیند و انجام می دهد. مأنوس با انسان است و مرتبط با انسان است؛ آخرت بهشت و دوزخ چه ارتباطی به انسان دارد. آن غایت برای عمل انسان است یعنی بعد از ابتلا؛ که حالا نکته ای که مرحوم علامه استفاده کردند آن را می خواهیم بیان کنیم

و همین طور در آیه ما نمی توانیم چیزی را در «تقدیر» بگیریم. بعضی ها نتوانستند معنی کنند گفتند «هو الذی خلق سبب الموت و سبب الحیة» یعنی «اسباب موت» و «اسباب حیة» را خدا «خلق» کرده به آنها می گوئیم چه نیازی به این «تقدیر» است؛ یا اینکه «زمان موت» و «زمان حیة» را در «تقدیر» می گیرند. به آنها می گوئیم خود «موت» و «حیة» خیلی مهمتر از زمان «موت» و «حیة» است. خدا می فرماید من «موت» ر «خلق» کردم. اولاً اینجا از آیه به خوبی استفاده می شود که «موت» یک امر وجودی است و یک امر عدمی نیست و عدم محض نیست یعنی «موت» یعنی انتقال از یک نشئه ای به نشئه دیگر.

انتقال از یک داری به دار دیگر. پس معلوم می شود «موت» یک امر وجودی است که مخلوقِ خدای تبارک و تعالی هست و امر عدمی نیست.

و ما باید ظاهر آیه را هم مراعات کنیم خوب حالا ظاهر آیه را رعایت می کنیم تا بعد هم برسیم به کلمات دیگر آیه. پس این هم روشن باشد که مراد از «موت» و «حیاء» چیست؟ لذا مراد همین معنای ظاهری اش است و در اینجا معنای کنایی نیست و مراد دنیا و آخرت نیست. من دنیا و آخرت را «خلق» کردم برای این که شما را امتحان کنم. خوب آخرت بهشت و جهنم مشهود برای انسان نیست تا بخواهد تأثیر در ابتلا انسان داشته باشد. و همچنین «تقدیر» گرفتن اینها درست نیست.

پس «موت» عدم یک نشئه ای است به یک نشئه دیگر اما دیگر عدم محض نیست. آنهایی که می گویند «موت» فَنای محض است. خوب فَنای محض که «خلق» معنا ندارد. در حالی که در این آیه متعلق برای «خلق» واقع شده.

حال روی این بیانی که ما عرض کردیم اصلاً این «موت» و «حیاء» ظرفش دنیاست. اصلاً آیه کاری به آخرت ندارد بلکه آیه دارد دو حادثه از حوادث مهم مربوط به بشر را در همین دنیا به آن اشاره می کند. یعنی «هو الذی خلق الموت و الحیاء» یعنی او «حیاء» را «خلق» کرد و او شما را به وجود آورد و زنده کرد و باز از بین برد و میراند؛ پس اصلاً آیه کاری به آخرت ندارد.

بررسی وجوه تقدیم موت بر حیات با توجه به تاخر رتبه زمانی موت از حیات و مناقشه در آنها؛

نکته بعد این است که چرا با این که به حسب مرتبه زمانی، «موت» متأخر از حیات است، حال چرا در این آیه شریفه «موت» را مقدم بر «حیاء» ذکر کرده؟! ببینید واقعاً قرآن تمام نکاتش حساب شده است. این طور نیست که حالا بگویم خدا می توانست بگوید «هو الذی خلق الموت و الحیاء» و فرقی نمی کرد اگر «خلق الحیاء و الموت» هم می گفت همان معنا را دارد! چه نکته ای در اینجا وجود دارد؟ باز در اینجا وجوهی در کتب تفسیر برای تقدیم «موت» بر «حیاء» ذکر شده.

افرادی مثل فخر رازی اصلاً آمدن «موت» را قبل از «حیاء» قرار دادند گفتند مراد از «موت» همان «نطفه، علقه است و مضغه» است و مراد از «موت» اینها است و مراد از حیات هم نفخ روح است. روی این حساب «موت» مقدم است

آنهایی که به کلام ابن عباس تمسک کردند «موت» را دنیا قرار دادند و «حیاء» را آخرت می گویند؛ چونکه دنیا قبل از آخرت است

برخی آمده اند گفته اند که «انما قدم الموت علی الحیاء لان اقوی الناس داعیاً الی العمل من نسب موته بین عینیه فقدم لانه فیما یرجع الی الغرض المسوق له الایه اهم». این هم یک بحث سومی است که ذکر شده. در میان مردم آن کسی که «اقوی داعیاً» هست برای عمل؛ آن کسی هست که «موت» را «بین عینیه» قرار بدهد. این شخص آن وقت دیگر برای امتحان آمادگی بیشتری هم دارد و برای ابتلای الهی آمادگی بیشتری دارد

وجه تقدیم موت بر حیات از منظر مختار: «موت» برای مردم محسوس تر است تا «حیاء».

ولی به نظر می رسد که این وجوه، وجوه صحیحی نباشد ولو حالا به عنوان یک احتمال ذکر شده آن چه که به نظر می آید این است که «موت» برای مردم محسوس تر است تا «حیاء». زیرا هیچ کسی به دنیا آمدن دیگران را کمتر می بیند اما «موت» افراد را انسان زیاد می بیند. یعنی این مقداری که انسان «موت» را مشاهده می کند به دنیا آمدن اشخاص را مشاهده نمی کند. روی این کثرتش هست. و خدا می خواهد یک چیزی که مشهود و در مرای و منظر مردم هست و مردم هم با آن سروکار دارند بفهماند که من این را برای این ابتلا خلق کردم «هو الذی خلق الموت» همین موتی که هر روز دارید می بینید «و الحیاء» حیاتی که عده ای که هر روز زنده می شوند و به دنیا می آیند این «لیبلوکم ایکم احسن عملاً» است لذا شاید این وجه از آن وجوهی که دیگران آمده اند گفته اند اولی باشد البته انسان باز یقین ندارد که بگوید حتماً وجه صحیح این است و وجوه دیگر این نیست. و «موت»

همان موتی هست که در آخر زمان «حیاء» انسان به وجود می آید هم برای انسان به وجود می آید هم نوعش به وجود می آید، مراد این است

حالا اهمیت و موثریت این «موت» در اینکه واقعا اگر انسان بداند که این دار دار ابتلاست از خود «حیاء» خیلی بیشتر موثر است؛ حالا ما عرض کردیم اکثریتش هست و اهمیتش هم هست در تأثیر «موت» برای ابتلا چه مقدار تأثیر موجود دارد همان طور در روایات هم می گوئیم که: «کفی بالموت واعظاً» اگر انسان یاد مرگ بیافتد برای انسان واعظ است. اما نداریم «کفی بالحیاء واعظاً». ولو این که طبق این آیه شریفه «بالحیاء واعظاً» هم هست یعنی انسان وقتی توجه می کند که خدا او را به وجود آورده و به او «حیاء» داده این می گوید که پس برای چه. چه هدفی داشته و من را با چه می خواهد امتحان کند و غایت از این امتحان چیست؟ پس ببینید ما نه در آیه «تقدیر» می بینیم و نه «موت» و «حیاء» را می گوئیم کنایه از مطلبی هست. می گوئیم همین معنای ظاهر و شایع آن هست.

بررسی دو نکته مهم از علامه طباطبایی(ره): 1. هر امتحانی جزا می خواهد لذا از آیه فی الجمله جزا فهمیده می شود 2. محسنین مقصود خلقتند

مرحوم علامه دو نکته مهم دیگر در اینجا دارد.

نکته اول: یکی این است که البته حالا این در دنباله آیه هم باید به آن توجه کنیم می فرمایند که امتحان «لا یكون الا لامر ما یستقبلکم بعد ذلک» خوب هر امتحانی جزا می خواهد پس از این آیه ما مسئله جزا را هم فی الجمله می توانیم بفهمیم، خوب امتحان بدون جزا فایده ای ندارد. معلوم می شود که انسان «احسن عملاً» هست که بعداً می گوئیم که «احسن عملاً» چیست اما جزایی در کار نباشد این معنا ندارد

نکته دوم: و نکته لطیف تری که ایشان اشاره کردند می فرمایند «اشاره الى ان المقصود بالذات من الخلقة ایصال الخیر من الجزا حیث ذکر حسن العمل و امتیاز من جاء باحسنه» چون در آیه مسئله «حسن عمل» را ذکر کرده و این که امتیاز برای آن کسی است که «احسن عملاً» هست «فالمحسنون عملاً هم المقصودون بالخلقة» این نکته لطیف را از آیه استفاده می کند که البته بعد از این که معنای «احسن عملاً» روشن شد ما باید به این نکته بیشتر توجه کنیم.

پس روشن شد که مراد از «موت» و «حیاء» در این آیه شریفه چیست و نکات دیگری هم هست که ان شاء الله هفته آینده آن را بیان خواهیم کرد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ